Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

An Examination of the Right of Self-Defense under Article 51 of the United Nations Charter

1. Reza Shabani Rad*: Master of International Law, QaS.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran.
Email: shabanirad@chmail.ir (Corresponding Author)

ABSTRACT

The right of self-defense constitutes one of the most significant exceptions to the fundamental prohibition on the use of force in contemporary international law and is recognized under Article 51 of the Charter of the United Nations. While reaffirming the general prohibition on the use of force set forth in Article 2(4) of the Charter, this provision permits states, in the event of an "armed attack," to defend themselves individually or collectively. Nevertheless, the interpretation of key concepts under Article 51, including "armed attack," "necessity," "proportionality," and the temporal limits governing the exercise of the right of self-defense, has consistently remained a matter of dispute among legal scholars and within international judicial practice. Using a descriptive-analytical approach, this article examines the right of self-defense within the framework of Article 51 of the Charter of the United Nations, explains its legal foundations, and evaluates the conditions and limitations governing its exercise in light of international legal doctrine and the judgments of the International Court of Justice. It also examines the different forms of self-defense, including individual and collective self-defense, and analyzes the role of the Security Council in supervising defensive measures undertaken by states. Furthermore, the article addresses the challenges arising from the expansion of the concept of self-defense, particularly in the forms of anticipatory and preventive self-defense. The findings indicate that although Article 51 plays an important role in maintaining a balance between the prohibition on the use of force and the necessity of self-defense, ambiguity surrounding some of its concepts has led states to adopt broad and, at times, politically motivated interpretations. Ultimately, the practical limitations of the Security Council in managing crises have challenged the effectiveness of the collective security system, making the balance between the right of self-defense and the maintenance of international peace and security one of the most complex issues in international law.

Keywords: *right of self-defense, Article 51 of the Charter of the United Nations, use of force, Security Council, international law*

How to cite: Shabani Rad, R. (2026). An Examination of the Right of Self-Defense under Article 51 of the United Nations Charter. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *8*(6), 1-26.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 February 2026
Revise Date: 14 July 2026
Accept Date: 21 July 2026
Initial Publish Date: 20 October 2026
Final Publish Date: 20 February 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه،
حقوق و سیاست

بررسی حق دفاع مشروع در ماده ۵۱ منشور ملل متحد

۱. رضا شعبانی راد*: کارشناس ارشد حقوق بین الملل، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران.
پست الکترونیک: shabanirad@chmail.ir (نویسنده مسئول)

چکیده

حق دفاع مشروع یکی از مهم‌ترین استثناهای اصل بنیادین منع توسل به زور در حقوق بین‌الملل معاصر به شمار می‌رود که در ماده ۵۱ منشور ملل متحد به رسمیت شناخته شده است. این ماده ضمن تأکید بر ممنوعیت کلی استفاده از زور که در ماده ۲ بند ۴ منشور بیان شده، شرایطی را فراهم می‌کند تا دولت‌ها در صورت وقوع «حمله مسلحانه» بتوانند به صورت فردی یا جمعی از خود دفاع کنند. با وجود این، تفسیر مفاهیم کلیدی ماده ۵۱ مانند «حمله مسلحانه»، «ضرورت»، «تناسب» و نیز حدود زمانی اعمال حق دفاع مشروع، همواره محل اختلاف میان حقوقدانان و رویه قضایی بین‌المللی بوده است. این مقاله با رویکردی توصیفی–تحلیلی به بررسی حق دفاع مشروع در چارچوب ماده ۵۱ منشور ملل متحد می‌پردازد و مبانی حقوقی آن را تبیین کرده و شرایط و حدود اعمال این حق را بر اساس دکترین حقوق بین‌الملل و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری ارزیابی می‌کند. همچنین انواع دفاع مشروع، شامل دفاع فردی و جمعی، مورد بررسی قرار گرفته و نقش شورای امنیت در نظارت بر اقدامات دفاعی دولت‌ها تحلیل می‌شود. افزون بر این، مقاله به چالش‌های ناشی از گسترش مفهوم دفاع مشروع، به‌ویژه در قالب دفاع پیش‌دستانه و پیشگیرانه، می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که اگرچه ماده ۵۱ نقش مهمی در ایجاد تعادل میان منع توسل به زور و ضرورت دفاع از خود دارد، اما ابهام در برخی مفاهیم آن موجب تفاسیر موسع و گاه سیاسی توسط دولت‌ها شده است. در نهایت، محدودیت‌های عملی شورای امنیت در مدیریت بحران‌ها، کارآمدی نظام امنیت جمعی را با چالش مواجه ساخته و موضوع توازن میان حق دفاع مشروع و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به یکی از مسائل پیچیده حقوق بین‌الملل تبدیل کرده است.

واژگان کلیدی: *حق دفاع مشروع، ماده ۵۱ منشور ملل متحد، توسل به زور، شورای امنیت، حقوق بین‌الملل*

نحوه استناددهی: شعبانی راد، رضا. (۱۴۰۵). بررسی حق دفاع مشروع در ماده ۵۱ منشور ملل متحد. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۸(۶)، ۲۶-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ اسفند ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۲۳ تیر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۳۰ تیر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۸ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

مقدمه

منع توسل به زور در حقوق بین‌الملل معاصر، یکی از بنیادی‌ترین اصول نظم حقوقی بین‌المللی پس از تأسیس سازمان ملل متحد به شمار می‌رود که در ماده ۲، بند ۴ منشور ملل متحد، به‌صراحت مورد تأکید قرار گرفته است. با این حال، این اصل کلی دارای استثنائاتی محدود و مشخص است که مهم‌ترین آن، حق دفاع مشروع دولت‌ها در برابر حمله مسلحانه است. ماده ۵۱ منشور ملل متحد، به‌عنوان مهم‌ترین مبنای حقوقی این حق، به دولت‌ها اجازه می‌دهد در صورت وقوع «حمله مسلحانه»، به‌طور فردی یا جمعی از خود دفاع کنند تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را انجام دهد.

حق دفاع مشروع نه‌تنها یک قاعده معاهده‌ای در منشور ملل متحد است، بلکه ریشه در عرف بین‌المللی نیز دارد و به‌عنوان یک حق «ذاتی» دولت‌ها شناخته می‌شود. این حق، در عین حال که برای حفظ بقا و امنیت دولت‌ها ضروری است، به دلیل امکان سوءاستفاده از آن، همواره با محدودیت‌ها و شرایط سخت‌گیرانه‌ای همراه بوده است. از جمله این شرایط می‌توان به وقوع واقعی «حمله مسلحانه»، رعایت اصل ضرورت، اصل تناسب و همچنین الزام به اطلاع‌رسانی فوری به شورای امنیت اشاره کرد.

با وجود صراحت نسبی ماده ۵۱، تفسیر مفاهیم کلیدی آن در عمل، همواره محل اختلاف میان حقوقدانان و دولت‌ها بوده است. به‌ویژه مفاهیمی همچون «حمله مسلحانه»، «دفاع پیش‌دستانه»، «دفاع پیشگیرانه» و نیز دامنه شمول دفاع مشروع فردی و جمعی، در رویه بین‌المللی با برداشت‌های متفاوتی مواجه شده‌اند. آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایایی مانند نیکاراگوئه علیه ایالات متحده و قضیه سکوهای نفتی، تلاش کرده‌اند برخی از این ابهامات را روشن سازند، اما همچنان اختلاف‌نظرهای جدی در این زمینه وجود دارد.

از سوی دیگر، نقش شورای امنیت، به‌عنوان رکن اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، در چارچوب ماده ۵۱ جایگاه ویژه‌ای دارد. بر اساس منشور، اعمال حق دفاع مشروع ماهیتی موقت دارد و تا زمانی معتبر است که شورای امنیت وارد عمل نشده باشد؛ با این حال، در عمل، ناکارآمدی یا تعلل این شورا در برخی بحران‌ها موجب شده است که دولت‌ها دامنه تفسیر این حق را گسترش دهند.

با توجه به تحولات نوین در عرصه روابط بین‌الملل، از جمله ظهور تهدیدات غیرسنتی مانند تروریسم فراملی و حملات سایبری، بحث درباره کفایت یا ناکفایتی ماده ۵۱ منشور بیش از پیش اهمیت یافته است. همچنین، توسعه مفهوم دفاع مشروع پیش‌دستانه، چالش‌های جدیدی را در برابر نظام حقوقی منع توسل به زور ایجاد کرده است که نیازمند تحلیل دقیق حقوقی و بررسی رویه دولت‌ها و مراجع قضایی بین‌المللی است. بر این اساس، این پژوهش با هدف بررسی حق دفاع مشروع در ماده ۵۱ منشور ملل متحد، تلاش می‌کند ضمن تبیین مبانی نظری و حقوقی این حق، حدود و شرایط اعمال آن را تحلیل کرده و چالش‌های ناشی از تفسیر و اجرای آن در حقوق بین‌الملل معاصر را مورد ارزیابی قرار دهد. در نهایت، مسئله اصلی این است که آیا ماده ۵۱ توانسته است میان ضرورت حفظ امنیت دولت‌ها و هدف بنیادین منشور، یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توازن مؤثری برقرار سازد یا خیر.

حق دفاع مشروع، به موجب معاهدات بین‌المللی و همچنین حقوق بین‌الملل عرفی، به دولت‌ها اعطا شده است (Simma, 2012). با این حال، حقوق معاهداتی و عرفی، محدودیت‌های متعددی را بر اعمال این حق تحمیل می‌کنند. بر این اساس، دفاع مشروع تنها در شرایطی قابل اعمال است که «حمله مسلحانه» رخ داده باشد (Macdonald, 2014). همچنین، اقدامات دفاعی نباید از حدود ضرورت و تناسب برای دفع حمله فراتر رود.

علاوه بر این، دولت‌ها موظف‌اند اقدامات انجام‌شده در چارچوب دفاع مشروع را به شورای امنیت سازمان ملل گزارش دهند (Simma, 2012). همچنین، حق دفاع مشروع با اتخاذ تدابیر لازم توسط شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، موقتاً یا عملاً متوقف می‌شود (Simma, 2012).

به‌طور معمول، دولت‌ها برای توجیه اقداماتی به حق دفاع مشروع استناد می‌کنند که در غیر این صورت، با ممنوعیت تهدید یا توسل به زور در ماده ۲، بند ۴ منشور ملل متحد و حقوق عرفی بین‌الملل در تعارض خواهد بود (Macdonald, 2014). در این چارچوب، اقداماتی «قهرآمیز» تلقی می‌شوند که شامل تهدید یا استفاده از خشونت باشند؛ یعنی اعمالی که موجب تخریب جان انسان‌ها و اموال هستند یا آن‌ها را تهدید می‌کنند (Dinstein, 2017).

با توجه به اینکه دولت‌ها معمولاً از حق دفاع مشروع برای توجیه پاسخ‌های قهری به حملات مسلحانه استفاده می‌کنند، دیدگاه غالب در میان حقوقدانان بین‌المللی این است که این حق تنها زمانی قابل اعمال است که دولت‌ها برای مقابله با حمله مسلحانه، از زور استفاده کنند (Brownlie, 1963). بنابراین، حق دفاع مشروع به‌عنوان یک استثنا بر اصل منع توسل به زور در حقوق بین‌الملل مطرح می‌شود و تنها در چارچوب شرایط سخت‌گیرانه قابل اعمال است (Dinstein, 2017; Simma, 2012).

کلیات و مفاهیم

۱. مفهوم حق دفاع مشروع

دفاع مشروع یا قانونی، حقی است که برای هر فرد یا گروهی در مورد دفاع از خود یا افراد دیگر در زمان تهاجم طرف دیگر مورد قبول واقع شده است. دفاع مشروع هنگامی مورد پذیرش قرار می‌گیرد که به‌غیر از توسل به اعمال مجرمانه، هیچ امکان و شیوه دیگری برای دفع و از بین بردن تهدید و خطر وجود نداشته باشد. در این صورت، فرد یا گروه دفاع‌کننده نه تعقیب و مجازات می‌شود و نه در قبال خسارات به‌وجودآمده پاسخ‌گو است (Ziaei Bigdeli, 2023).

دفاع مشروع در همه نظام‌های حقوق بین‌الملل مورد پذیرش واقع شده و تثبیت شده است.

۲. جایگاه منع توسل به زور در حقوق بین‌الملل

اصل منع توسل به زور یا تحریم جنگ، یکی از اصول بنیادین و از قواعد آمره حقوق بین‌الملل معاصر است؛ اما تثبیت این اصل و پذیرش آن، دوره‌ای طولانی را طی کرده است. برای قرن‌ها، اروپا در خصوص مشروعیت جنگ، تحت سلطه آموزه‌های کلیسای کاتولیک رم رفتار می‌کرد. یکی از نخستین نوشته‌ها نیز متعلق به سنت آگوستین بود که بر جنگ عادلانه یا دادگرانه تأکید کرده بود. مفهوم جنگ عادلانه یا مشروع تا حدودی توانست مانع از توسل نامحدود به جنگ شود؛ اما در دوران جدید، تحت تأثیر نظریات گروسیوس، واتل و دیگران، این نظریه جنبه مذهبی خود را از دست داد. از مهم‌ترین تلاش‌ها در دوران جدید برای حفظ صلح، برگزاری دو کنفرانس صلح لاهه در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ بود که در آن‌ها توافقاتی در زمینه جلوگیری از جنگ از طریق میانجیگری و داوری و تدوین معاهداتی در خصوص جنگ و بی‌طرفی صورت گرفت. وقوع جنگ جهانی اول و فجایع انسانی و مادی گسترده ناشی از آن، دولت‌ها و ملت‌ها را به‌سوی تأسیس جامعه ملل رهنمون ساخت. از جمله اهداف اصلی این مجمع، تعهد به ترویج همکاری‌های بین‌المللی و تأمین صلح و امنیت بین‌المللی جهان بود (Dana, 2021).

اما مهم‌ترین ضعف جامعه ملل که نهایتاً به یکی از دلایل اصلی فروپاشی آن بدل گردید، عدم ممنوعیت جنگ و توسل به زور بود. در بند ۱ ماده ۱۲ میثاق آمده است که اگر در بین اعضا اختلافی پدید آمد و احتمال برهم‌خوردن روابط دوستانه وجود داشته باشد، آن اختلاف را از

طریق داوری حل کنند یا موافقت می‌کنند در هیچ موردی، قبل از انقضای سه ماه از تاریخ صدور حکم داوری یا قضایی یا گزارش شورا، به جنگ متوسل نشوند. در نگاه خوش‌بینانه، به محدودکردن جنگ و در نگاه بدبینانه، به پذیرش جنگ به‌عنوان یکی از راه‌های فیصله اختلافات بین‌المللی به شکل غیرمسالمت‌آمیز اقدام کرده بود. با توجه به نقص فوق، تلاش‌ها برای پرکردن این خلأ در میثاق، به‌منظور ممنوعیت کامل جنگ، ادامه یافت تا اینکه پیمان عمومی برای کناره‌گیری و ترک جنگ، یا پیمان بریان–کلوگ و پیمان پاریس ۱، در سال ۱۹۲۸ امضا گردید و هرچند کشورهای بسیاری به آن پیوستند، این پیمان همانند تعهدات کشورها در میثاق، مانع وقوع جنگ جهانی دوم نشد (Dana, 2021). سازمان ملل بر اساس تجربه جامعه ملل و به دنبال خونبارترین جنگ در جهان تأسیس شد. بر این اساس، پیدایش منشور سازمان ملل تحول مهم و قانونی در این زمینه ایجاد کرد که حتی موجب شد مفاهیم حقوق سنتی، مانند جنگ عادلانه، تلافی و انتقام قانونی، با قواعد جدید در منشور با هدف ممنوع‌کردن توسل به زور جایگزین شود. علاوه بر این، در معاهدات و کنوانسیون‌های بسیاری در راستای منشور و نیز در رویه قضایی بین‌المللی، قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و اعلامیه‌های سازمان‌های بین‌المللی، از ممنوعیت توسل به زور و تحریم جنگ به‌عنوان یکی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل یاد می‌شود. این قواعد از سوی جامعه بین‌المللی کشورها در کل، به‌عنوان قواعدی تخلف‌ناپذیر به رسمیت شناخته شده‌اند و در سلسله‌مراتب قواعد حقوق بین‌الملل در رأس قرار می‌گیرند و هر قاعده دیگری که مغایر آن‌ها باشد و حتی هر رویه و عملکردی که با آن‌ها در تعارض باشد، بی‌اعتبار محسوب می‌شود (Alikhani, 2014).

۳. مفهوم تجاوز و حمله مسلحانه

۱.۳. مفهوم تجاوز

تجاوز به معنای استفاده غیرقانونی از زور توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت دیگر است.

بر اساس تعریف حقوق بین‌الملل، به‌ویژه قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل:

تجاوز شامل مواردی مانند:

- حمله یا اشغال نظامی سرزمین یک کشور؛
- بمباران قلمرو کشور دیگر؛
- محاصره بنادر یا سواحل؛
- اعزام گروه‌های مسلح یا نیروهای نیابتی برای حمله به کشور دیگر.

ویژگی مهم تجاوز:

- یک عمل غیرقانونی دولتی است؛
- معمولاً با تصمیم یا حمایت دولت انجام می‌شود؛
- ممکن است به‌صورت «یک عمل» یا «جنگ تجاوزکارانه»؛ یعنی مجموعه‌ای از اعمال، باشد.

۲.۳. مفهوم حمله مسلحانه

حمله مسلحانه، شدیدترین شکل استفاده از زور است که به یک کشور اجازه می‌دهد از حق دفاع مشروع، موضوع ماده ۵۱ منشور سازمان ملل، استفاده کند.

طبق رویه دیوان بین‌المللی دادگستری:

- هر استفاده از زور، «حمله مسلحانه» محسوب نمی‌شود؛
- حمله باید شدید، گسترده و دارای آثار جدی باشد.

نمونه‌های حمله مسلحانه:

- تهاجم نظامی گسترده؛
- حمله سنگین نیروهای مسلح یک کشور به کشور دیگر؛
- اشغال یا حملات نظامی سازمان‌یافته.

جایگاه دفاع مشروع و شرایط اثبات آن در حقوق بین‌الملل

بسط و تکامل دفاع مشروع را باید در قبال سابقه توسعه کلی حقوق بین‌الملل نسبت به جنگ و اصل منع توسل به زور نگریست؛ زیرا تا آغاز قرن بیستم، با جواز مبادرت دولت‌ها به جنگ به‌طور آزادانه و بر اساس حقوق بین‌الملل عمومی، نیاز به توجیه آن اقدامات بر اساس دفاع مشروع نبود. لذا دفاع مشروع دارای اهمیت نسبتاً کمی بود. در آغاز قرن بیستم که آزادی توسل به جنگ محدود شد، دفاع مشروع اهمیت یافت، به‌نحوی‌که امروزه در هرگونه توسل به نیروی نظامی، به حق دفاع مشروع فردی یا جمعی استناد می‌شود (Chamani & Riazi, 2022).

کلسن، حقوقدان، می‌گوید: قبل از تحریم جنگ تجاوزکارانه، حق دفاع مشروع، علی‌رغم تأیید مکرر آن در حقوق بین‌الملل عرفی، اصولاً فاقد ماهیت قانونی بوده و بیشتر جنبه سیاسی–اخلاقی داشته است تا اقدامات به‌عمل‌آمده را صحیح جلوه دهد. استاد ضیایی بیگدلی در مورد سابقه تاریخی دفاع مشروع می‌نویسد تا سال ۱۹۱۹، مانع عظیم جهت پذیرش حق دفاع مشروع به‌عنوان یک حق بین‌المللی، وجود صلاحیت بی‌قیدوشرط و نامحدود کشورها در توسل به جنگ بود؛ اما پس از آن، میثاق جامعه ملل نیز ذکری از دفاع مشروع به میان نیاورد. شاید تدوین‌کنندگان میثاق چنین تصور می‌کردند که دفاع مشروع، حقی بنیادی و جهانی شناخته شده است؛ لذا نیازی به پیش‌بینی آن نیست (Brownlie, 2004).

موارد دفاع مشروع

وقوع حمله مسلحانه؛

دفاع از تمامیت سرزمینی و استقلال سیاسی؛

دفاع از اتباع داخل کشور؛

دفاع از حقوق قانونی و منافع حیاتی.

برخی از حقوقدانان معتقدند که عبارت استقلال سیاسی و تمامیت سرزمینی، در بسیاری از اوقات، برای بیان نمونه بارز و مظهر همه حقوق قانونی که یک کشور دارد به کار می‌رفته و به توجیه اقدامات زورمندانه متعددی برای حمایت از منافع و مخصوصاً جان و مال اتباع پرداخته‌اند (Bledsoe & Boczek, 1996).

تحلیل ماده ۵۱ منشور ملل متحد

۱. متن و ساختار ماده ۵۱

بر اساس منشور ملل متحد:

ماده ۵۱ «منشور ملل متحد» در مورد «حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد» سخن می‌گوید. این ماده تعیین می‌کند که چه اقداماتی ممکن است به‌عنوان «حمله مسلحانه» تلقی شوند، اما این اقدامات را به‌صورت دقیق مشخص نمی‌کند. از طرف دیگر، ماده ۵۱ منشور ملل متحد، دفاع مشروع را به‌صورت «ثانویه»، «موقت» و «تحت کنترل» محدود می‌کند؛ به این ترتیب که دفاع تنها در صورتی مجاز است که شورای امنیت تدابیر لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ نکرده باشد. عملکرد شورای امنیت، کشوری را که مورد حمله قرار گرفته است از اجرای دفاع مشروع بازمی‌دارد و آیین مجازات‌های بین‌المللی، به معنای دقیق، جایگزین دفاع مشروع می‌شود (Khosravi, 2016).

یک نکته دیگر در اینجا این است که عبارت «هیچ‌یک از مقررات این منشور به حق طبیعی دفاع مشروع لطمه‌ای وارد نخواهد کرد» آمده است؛ اما یعنی چه؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که این عبارت، بین ماده ۵۱ منشور و مواد دیگر آن ارتباط برقرار می‌کند. در واقع، ارتباط مستقیمی بین ماده ۵۱ و بند ۴ ماده ۲ منشور وجود دارد؛ زیرا حق دفاع مشروع به‌عنوان یک استثنا از اصل عدم توسل به زور محسوب می‌شود که بند ۴ ماده ۲ این منشور تعیین می‌کند. برخی از حقوقدانان بین‌الملل، با توجه به این ارتباط بین این دو ماده، اظهار کرده‌اند که ماده ۲ به حق دفاع مشروع لطمه‌ای وارد نمی‌کند و این حق، در تمامیت و کلیت خود، برای اعضا حفظ شده است (Askarian, 2012).

۲. ساختار حقوقی ماده ۵۱ منشور

از منظر تحلیل حقوقی، ماده ۵۱ دارای سه بخش اساسی است:

۱- شناسایی حق ذاتی دفاع مشروع

این ماده تصریح می‌کند که دولت‌ها دارای حق ذاتی (inherent right) برای دفاع فردی یا جمعی هستند. این حق از قواعد عرفی حقوق بین‌الملل نشئت گرفته و منشور آن را ایجاد نمی‌کند، بلکه به رسمیت می‌شناسد.

۲- شرط تحقق دفاع مشروع

استفاده از این حق تنها در صورتی مجاز است که:

یک حمله مسلحانه (armed attack) علیه یک عضو سازمان ملل رخ داده باشد.

بنابراین، تهدید صرف یا اقدامات غیرمسلحانه معمولاً مشمول این ماده نمی‌شود.

۳- نقش شورای امنیت و محدودیت زمانی

دفاع مشروع تنها تا زمانی معتبر است که:

شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح انجام نداده باشد.

همچنین، کشورها موظف‌اند اقدامات دفاعی خود را فوراً به شورای امنیت گزارش دهند (Simma, 2012).

۳. شرایط اعمال حق دفاع مشروع

دفاع مشروع، به‌عنوان مهم‌ترین استثنا بر اصل ممنوعیت توسل به زور، پذیرفته شده است؛ لذا مطلوب آن است که واژه زور در بند ۴ ماده ۲ منشور، حداقل آن‌چنان موسع تفسیر شود که هر استفاده مهمی از زور ممنوع تلقی شود و در همین راستا، از استثنای مذکور در ماده ۵۱، تفسیری مضیق و دقیق به عمل آید. به همین خاطر، توسل به دفاع مشروع باید هرچه محدودتر و تحت شرایط و ضوابط خاصی صورت گیرد تا امکان سوءاستفاده از آن محدود گردد. در ادامه، این شرایط به‌اختصار مورد بررسی قرار خواهد گرفت (Sajedi, 2024).

۱.۳. وقوع حمله مسلحانه

ماده ۵۱ منشور، توسل هریک از دول عضو ملل متحد به دفاع مشروع را تنها در صورتی امکان‌پذیر می‌داند که «حمله‌ای مسلحانه» علیه آن‌ها صورت پذیرد. هدف از گنجاندن چنین عبارتی در منشور، کاستن از آزادی عمل دولت‌ها به‌منظور جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی آن‌هاست. اینکه حمله مسلحانه چیست، به‌روشنی مشخص نیست. حمله مسلحانه در هیچ‌جای منشور تعریف نشده است؛ اما قطعنامه مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی، با عنوان تعریف تجاوز، که پس از ۲۰ سال تلاش به تصویب رسید، در این زمینه می‌تواند راهگشا باشد (Najafi Abrandabadi & Khazani, 1995).

در ماده ۸ مکرر قطعنامه کنفرانس بازنگری اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در کامپالا، ژوئن ۲۰۱۱، درباره تجاوز آمده است: در راستای این اساسنامه، جنایت تجاوز به معنی طراحی، تدارک، آغاز یا اجرای آن به‌وسیله افرادی است که در موقعیت مؤثر، اعمال کنترل نموده یا اقدام سیاسی یا نظامی یک دولت را هدایت می‌کنند؛ عمل تجاوزکارانه‌ای که با توجه به ماهیت، شدت و گستره آن، باعث نقض آشکار منشور سازمان ملل متحد می‌شود. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در آرای ۱۹۸۶، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ خود، از تعریف مندرج در قطعنامه تعریف تجاوز، جهت احراز وقوع حمله مسلحانه در قضایای مطروحه استفاده کرده است (Mousazadeh & Foroughinia, 2012).

«حمله مسلحانه، در معنای عادی، هنگامی مصداق دارد که نیروهای نظامی دولت یورش‌برنده از مرزهای آن گذشته و به مرزهای کشوری دیگر حمله و تجاوز نمایند» (Brownlie, 1963).

قطعنامه تعریف تجاوز، در ماده ۳ خود، هریک از اقدامات زیر را، بدون توجه به اعلام جنگ، اقدامی تجاوزکارانه می‌داند و به‌صرف تحقق آن‌ها، کشور مورد تجاوز از حق دفاع مشروع برخوردار می‌شود:

۱- تهاجم یا حمله نیروهای مسلح یک دولت به سرزمین دولتی دیگر یا هرگونه اشغال نظامی، هرچند موقت و ناشی از چنان تهاجم یا حمله‌ای، یا هرگونه ضمیمه‌سازی سرزمین یک دولت یا قسمتی از آن با استفاده از زور؛

۲- بمباران سرزمین یک دولت توسط نیروی مسلح دولتی دیگر یا کاربرد هر نوع سلاح توسط یک دولت علیه سرزمین دولت دیگر؛

۳- محاصره بنادر یا سواحل یک دولت توسط نیروهای مسلح دولتی دیگر؛

۴- حمله نیروهای مسلح یک دولت به نیروهای زمینی، دریایی یا هوایی یا ناوگان هوایی و دریایی دولتی دیگر؛ و

۵- استفاده یک دولت از نیروهای مسلح، مغایر با شرایط مورد توافق با دولتی دیگر که در آن سرزمین مستقر شده‌اند، یا ادامه حضور آن نیروها در این سرزمین پس از پایان مدت مورد توافق (Sajedi, 2024).

وجه مشترک بندهای فوق‌الذکر آن است که در همه آن‌ها، فعل تجاوزکارانه به‌طور مستقیم توسط نیروهای مسلح دولت متجاوز صورت گرفته است و این اعمال مستقیم، به آن دولت قابل انتساب‌اند. این تعریف حقوقی از حمله مسلحانه، در قضیه دیوار حائل و نیز رأی مربوط به کنگو علیه اوگاندا در اواخر سال ۲۰۰۵ مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین، تعریف حمله مسلحانه موضوع ماده ۳ قطعنامه تعریف تجاوز، امروزه جنبه عرفی پیدا کرده است؛ مسئله‌ای که قبلاً در قضیه نیکاراگوئه نیز مورد تأکید قرار گرفته بود (Shafiei, 1996).

۲.۳. ضرورت و تناسب

ضرورت

به‌صرف تحقق و تداوم حمله مسلحانه، کشور مورد تجاوز از حق دفاع مشروع برخوردار می‌شود. یکی دیگر از شرایط اساسی توسل به قوای قاهره در قالب دفاع مشروع، ضرورت است؛ یعنی اینکه هیچ‌گونه جایگزین دیگری جز استفاده از زور در مقابل زور وجود نداشته باشد. اگرچه متن ماده ۵۱ منشور ملل متحد، در این مورد که وجود حالت ضرورت شرط استفاده از حق دفاع مشروع است، صراحتی ندارد، لیکن با اطمینان می‌توان گفت که به موجب مقررات ماده مزبور، وجود حالت ضرورت شرط اساسی و لازم برای استفاده از حق دفاع مشروع است؛ چه، اولاً ارتباط ماده ۵۱ با حقوق بین‌الملل عرفی، چنان‌که گفتیم، مسلم است و بر همین اساس، شرایطی که در گذشته به موجب حقوق بین‌الملل عرفی برای اعمال حق دفاع مشروع وجود داشته، از جمله ضرورت، اکنون نیز وجود دارد. ثانیاً، چون ماده ۵۱ استفاده از حق دفاع مشروع را در صورت وقوع حمله مسلحانه تا موقعی که سازمان ملل متحد اقدام لازم را برای تأمین صلح اتخاذ ننماید اجازه می‌دهد، در حقیقت برای استفاده از دفاع مشروع، شرط ضرورت وجود دارد. هنگامی که حمله مسلحانه‌ای به وقوع بپیوندد، کشوری مورد تهاجم نظامی قرار گیرد و سازمان ملل متحد اقدامی به عمل نیاورد، ارکان ضرورت و فوریت، محلی برای تأمل باقی‌نماندن و عدم امکان انتخاب راهی دیگر، خودبه‌خود تحقق یافته است. حتی برخی از حقوقدانان اظهار می‌دارند ماده ۵۱ که اعمال و استفاده از حق دفاع مشروع را محدود به پاسخ برای مقابله با حمله مسلحانه می‌سازد، از آنچه حقوق بین‌الملل عرفی لازم می‌داشته، درجه بالاتری از ضرورت را برای استفاده از حق دفاع مشروع مقرر می‌دارد (Hull & Novogrod, 1968).

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوهای نفتی نیز در این خصوص، به‌صراحت ابراز داشت که حمله نیروهای آمریکایی به سکوهای نفتی ایران با شرط ضرورت دفاع مشروع هیچ انطباقی ندارد؛ یعنی دیوان، بدون چون‌وچرا، ضرورت را یکی از شرایط توسل به دفاع مشروع دانسته است.

تناسب

بدون شک، در مورد این مسئله که «تناسب» اساس حق دفاع مشروع محسوب می‌شود، توافق عمومی وجود دارد. منظور از تناسب در دفاع آن است که کشور مورد تهاجم فقط به اعمالی دست یازد که برای دفع حمله ضرورت داشته و در همان حد متوقف شود. در واقع، دولت مدافع، با اعاده وضعیت قبل از تهاجم، باید اقدامات نظامی خود را متوقف کند و تنبیه متجاوز را از مجاری سیاسی و حقوقی تعقیب نماید. تناسب، یک اصل بنیادین حقوقی در مورد استفاده از زور و حقوق مخاصمات مسلحانه است. محتوای این اصل متضمن آن است که اقداماتی که در دفاع مشروع صورت می‌گیرند، نباید از هدف ضروری که استناد به آن‌ها را توجیه می‌کند تجاوز کنند. دولت مدافع باید حملات خود را به دفع تجاوز نظامی محدود کرده و از بمباران شهرها و دامن‌زدن به تجاوزی دیگر خودداری نماید. هنگامی که اعمال دفاعی به‌نحوی گسترده و با به‌کارگیری وسیع تسلیحات و اعمال دیگر، از حد تناسب تجاوز نمایند، افکار عمومی بین‌المللی چنین دفاعی را به‌خاطر عدم تناسب، نامشروع تلقی می‌کند (Zamani, 1999).

اگرچه اصل تناسب به‌صراحت در ماده ۵۱ منشور منعکس نشده است، تردیدی نیست که امروزه در حقوق بین‌الملل عرفی جایگاه مستحکمی دارد. اصل تناسب از اوایل قرن بیستم جای خود را در عرصه حقوق بین‌الملل عرفی باز کرد؛ لیکن با تصویب پروتکل اول سال ۱۹۷۷، الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹، بود که اصل تناسب به‌طور صریح به‌عنوان یک قاعده قراردادی عرض‌اندام نمود. مقررات این پروتکل

از رزمندگان و غیررزمندگان در قبال حملات کور و بدون تبعیض حمایت کرده است و در پاراگراف یک ماده ۳۵، این قاعده اساسی را خاطرنشان می‌سازد که حق متخاصمان در انتخاب وسایل و شیوه‌های جنگیدن نامحدود نیست (Gardam, 1993).

همچنین، در قضیه سکوهای نفتی، دیوان بین‌المللی دادگستری بر وجود تناسب به‌عنوان یکی از شرایط مهم در توسل به دفاع مشروع تأکید می‌کند و به‌صراحت اعلام می‌نماید حملات آمریکا به سکوهای نفتی ایران هیچ تناسبی با حوادثی که وقوع آن‌ها بهانه حمله به سکوها شده بود نداشته است. همچنین، در کنار شرایط فوق، باید بر این نکته تأکید نمود که دفاع به لحاظ زمانی، امری موقتی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، توسل به دفاع تا هنگامی مشروع تلقی می‌گردد که شورای امنیت به‌صورت مؤثر وارد کارزار نشده باشد. این مسئله به‌طور صریح در ماده ۵۱ منشور مورد تأکید قرار گرفته است (Zamani, 1999).

به این ترتیب، توسل به زور در چارچوب دفاع مشروع، به‌گونه‌ای که شاهد بودیم، تنها تحت شرایطی که گفته شد امکان‌پذیر است و همچنان حقوق بین‌الملل عرفی از فرمول مشهور وبستر در این زمینه پیروی می‌کند. این امری است که در نهایت، در رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوهای نفتی در سال ۲۰۰۳ مجدداً مورد تأکید قرار گرفت. همان‌طور که خواهیم گفت، گرچه حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا تأثیرات نگران‌کننده‌ای بر برخی از قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل، از جمله حق دفاع مشروع، گذاشته است و برخی کشورها با دستاویز قراردادن دفاع مشروع، موج جنگ و خون‌ریزی را در جهان گسترش داده‌اند، تمام فرضیات دیوان در قضیه سکوهای نفتی سال ۲۰۰۳، به‌نحو شایسته‌ای حدود و ثغور از پیش تثبیت‌شده دفاع مشروع را بر مبنای آنچه در حقوق بین‌الملل عرفی مورد شناسایی قرار گرفته است، مجدداً مشخص می‌کند و به همان اندازه، از خطرهای فرسایش و کم‌رنگ‌شدن اصل ممنوعیت توسل به زور که امروز نگرانی جامعه بین‌المللی را دربر گرفته است، می‌کاهد (Momtaz, 2005).

۳.۳. فوری‌بودن اقدام دفاعی

به‌منظور توسل به حق دفاع مشروع، ضرورت هنگامی وجود خواهد داشت که اقدام به دفاع و استفاده از زور، به‌منظور مقابله با تجاوز، فوریت داشته باشد و واکنشی بدون تأخیر نامعقول باشد. طبق این شرط، دفاع باید بلافاصله پس از وقوع حمله آغاز شود. البته این بدان معنا نیست که حتماً ظرف چند روز پس از شروع حمله آغاز گردد؛ زیرا انتقال امکانات و تجهیزات، به‌طور منطقی، مدتی زمان لازم دارد، ولی این زمان باید تحت شرایط مورد مربوط توجیه گردد (Naderi, 1972).

در قضیه تجاوز عراق به کویت، دکوئیار، دبیرکل سازمان ملل متحد، اعلام نمود که با گذشت بیش از ۵ ماه، حق دفاع مشروع فردی و جمعی از کویت سلب شده است. روستو، با انتقاد از این نظر، معتقد است طبق حقوق بین‌الملل عرفی، دفاع مشروع می‌تواند با سرعت معقول و متناسب با شرایط پیش‌آمده اعمال شود و جایگزینی نیروهای آمریکایی و اروپایی در منطقه، مستلزم صرف ماه‌ها وقت بوده است. بنابراین، اگر مسئله فوریت در توسل به دفاع مشروع در مدت‌زمانی منطقی مورد توجه قرار نگیرد، دیگر اقدام صورت‌گرفته در قالب دفاع مشروع نخواهد گنجید و شکل عمل تلافی‌جویانه را به خود می‌گیرد (Mohammad Alipour, 2000).

حدود و محدودیت‌های دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل

دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل، به‌عنوان یکی از استثنائات اصل منع توسل به زور در ماده ۲(۴) منشور ملل متحد شناخته می‌شود و در ماده ۵۱ همان منشور به رسمیت رسیده است. با وجود به‌رسمیت‌شناخته‌شدن این حق، استفاده از آن کاملاً مطلق نبوده و تحت شرایط و

محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌ای قرار دارد که هدف آن، جلوگیری از سوءاستفاده دولت‌ها از مفهوم دفاع مشروع و حفظ نظم حقوقی بین‌المللی است (Brownlie, 2008).

نخستین محدودیت اساسی، وجود «حمله مسلحانه» است. مطابق تفسیر دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، تنها در صورتی می‌توان به دفاع مشروع متوسل شد که یک حمله مسلحانه واقعی، جدی و قابل انتساب به یک دولت رخ داده باشد. تهدیدهای صرف یا اقدامات پراکنده و کم‌دامنه، معمولاً به‌عنوان حمله مسلحانه تلقی نمی‌شوند (Macdonald, 2014). بنابراین، شرط آستانه شدت (threshold) نقش تعیین‌کننده‌ای در مشروعیت دفاع دارد. دومین محدودیت، اصل «ضرورت» است. بر اساس این اصل، استفاده از زور تنها زمانی مجاز است که هیچ ابزار جایگزین مؤثری، مانند مذاکرات دیپلماتیک یا مراجعه به شورای امنیت، وجود نداشته باشد. به بیان دیگر، دفاع مشروع باید آخرین راه‌حل (last resort) باشد (Gray, 2018). در غیر این صورت، اقدام نظامی فاقد مشروعیت خواهد بود.

سومین محدودیت مهم، اصل «تناسب» است. این اصل ایجاب می‌کند که میزان و شدت واکنش دفاعی باید متناسب با حمله اولیه باشد. هرگونه اقدام فراتر از حد لازم برای دفع حمله، می‌تواند به‌عنوان تجاوز یا عمل متقابل غیرقانونی تلقی شود (Dinstein, 2017). تناسب نه‌تنها در میزان نیرو، بلکه در مدت‌زمان و گستره جغرافیایی عملیات نیز اعمال می‌شود.

چهارمین محدودیت، عنصر «فوریت زمانی» است. دفاع مشروع باید بلافاصله پس از وقوع حمله یا در حین آن صورت گیرد. اقدامات تلافی‌جویانه که با تأخیر زمانی انجام شوند، در حقوق بین‌الملل دفاع مشروع محسوب نمی‌شوند، بلکه ممکن است «انتقام‌گیری ممنوع» تلقی گردند (Simma, 2012).

پنجمین محدودیت، الزام گزارش‌دهی به شورای امنیت است. طبق ماده ۵۱ منشور، دولت‌هایی که به دفاع مشروع متوسل می‌شوند، باید اقدامات خود را فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این الزام، نشان‌دهنده نقش نظارتی شورای امنیت در کنترل مشروعیت اقدامات دفاعی است (Simma, 2012).

در نهایت، مهم‌ترین محدودیت ساختاری این است که دفاع مشروع نباید جایگزین نظام امنیت جمعی سازمان ملل شود. هرگونه استفاده از این حق باید موقت بوده و تا زمان ورود شورای امنیت به موضوع ادامه یابد، نه اینکه به ابزار دائمی توسل به زور تبدیل شود (Brownlie, 2008).

نقش شورای امنیت در کنترل دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل

شورای امنیت سازمان ملل متحد، به‌عنوان رکن اصلی مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، نقش محوری در کنترل و نظارت بر اعمال حق دفاع مشروع دارد. هرچند ماده ۵۱ منشور ملل متحد حق ذاتی دفاع فردی و جمعی را برای دولت‌ها به رسمیت شناخته است، این حق در چارچوب نظام امنیت جمعی سازمان ملل و تحت نظارت شورای امنیت قرار دارد (Simma, 2012). بنابراین، دفاع مشروع یک حق مستقل، اما محدود و مشروط است که نمی‌تواند جایگزین سازوکارهای جمعی شورای امنیت شود.

نخستین نقش شورای امنیت، نقش نظارتی (Supervisory Role) است. دولت‌هایی که به دفاع مشروع متوسل می‌شوند، مکلف‌اند اقدامات خود را فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این الزام موجب می‌شود شورا بتواند مشروعیت اولیه ادعاهای دفاع مشروع را بررسی کرده و از سوءاستفاده دولت‌ها از این مفهوم جلوگیری کند (Gray, 2018). گزارش‌دهی همچنین ابزار مهمی برای شفافیت و پاسخ‌گویی دولت‌ها در استفاده از زور محسوب می‌شود.

دومین نقش شورای امنیت، ارزیابی و تشخیص وضعیت تهدید علیه صلح است. شورای امنیت، بر اساس فصل هفتم منشور، اختیار دارد تعیین کند که آیا یک وضعیت به «تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز» منجر شده است یا خیر. این تشخیص اهمیت زیادی دارد؛ زیرا می‌تواند مسیر اقدامات بعدی، از جمله اقدامات جمعی یا تحریم‌ها، را مشخص کند (Simma, 2012).

سومین نقش شورا، کنترل زمانی بر دفاع مشروع است. طبق ماده ۵۱، حق دفاع مشروع تنها تا زمانی قابل اعمال است که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح را انجام دهد. به‌محض ورود شورا و اتخاذ تدابیر مؤثر، دامنه و استمرار دفاع مشروع محدود یا پایان‌یافته تلقی می‌شود (Dinstein, 2017). این موضوع، نشان‌دهنده اولویت نظام امنیت جمعی بر اقدامات فردی دولت‌هاست.

چهارمین نقش شورای امنیت، اقدامات جایگزین یا تکمیلی است. شورا می‌تواند در پاسخ به وضعیت‌های تهدیدکننده صلح، اقداماتی مانند تحریم‌های اقتصادی، قطع روابط دیپلماتیک یا حتی مجوز استفاده از زور جمعی را صادر کند. در این حالت، مشروعیت استفاده از زور از سطح فردی، یعنی دفاع مشروع، به سطح جمعی منتقل می‌شود (Gray, 2018).

در نهایت، شورای امنیت نقش مهمی در جلوگیری از سوءاستفاده از مفهوم دفاع مشروع دارد. در عمل، برخی دولت‌ها تلاش کرده‌اند اقدامات تهاجمی خود را تحت عنوان دفاع مشروع توجیه کنند. نظارت شورا و همچنین رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، به‌ویژه در قضایایی مانند نیکاراگوئه، نشان داده است که تفسیر گسترده از دفاع مشروع قابل پذیرش نیست و باید تحت کنترل نظام جمعی باقی بماند (Macdonald, 2014).

در مجموع، شورای امنیت ستون اصلی کنترل و مدیریت حق دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل است و با ایجاد توازن میان حق دفاع دولت‌ها و ضرورت حفظ صلح جهانی، از تبدیل این حق به ابزار مشروعیت‌بخشی به زور جلوگیری می‌کند.

انواع دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل

۱. دفاع مشروع فردی

دفاع مشروع فردی، ابزاری قانونی برای دفع تجاوز است که باید در برابر یک حمله مسلحانه تمام‌عیار، آنی و فعلی صورت گیرد. از منظر حقوقی، حملات پیشگیرانه که پیش از آغاز تجاوز مسلحانه و به بهانه آمادگی دشمن انجام می‌شوند، فاقد مشروعیت بوده و خود مصداق «تجاوز آشکار» محسوب می‌گردند؛ مانند حمله اسرائیل به راکتورهای هسته‌ای عراق در سال ۱۹۸۱ (Habibi, 2017).

اگرچه اسناد بنیادینی نظیر میثاق جامعه ملل و منشور ملل متحد، تعریف دقیقی از «تجاوز» ارائه نداده‌اند، تفاوت عمده‌ای در رویکرد آن‌ها وجود دارد؛ میثاق جامعه ملل به اعضا در تشخیص و دفع تجاوز آزادی عمل می‌داد، در حالی که منشور ملل متحد این آزادی را سلب کرده و اعضا را موظف به تبعیت از نظریات شورای امنیت ساخته است (Helmi, 2015). در قطعنامه تعریف تجاوز نیز بر ضرورت حل مسالمت‌آمیز اختلافات و خودداری از اشغال نظامی تأکید شده است. همچنین، برای تبیین دقیق این مفهوم در حقوق بین‌الملل، می‌توان از مفاهیم حقوق داخلی، نظیر ویژگی‌های حمله‌کننده، مورد حمله و مشروعیت اقدام، بهره جست (Omidi, 2015).

۱- حمله‌کننده

در بحث دفاع مشروع، ماهیت مسئولیت حمله‌کننده حائز اهمیت است. در صورتی که حمله‌کننده فردی غیرمسئول، مانند کودک یا مجنون، باشد، میان حقوقدانان اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی معتقدند به دلیل آنکه حمله این افراد «نامشروع» تلقی نمی‌شود، دفاع در برابر آن‌ها دفاع

مشروع نیست و فرد تنها می‌تواند به «حالت اضطرار» استناد کند (Masoudi, 2022). در مقابل، برخی دیگر، مانند دکتر باقری، معتقدند دفاع در برابر فرد دیوانه نیز دفاع مشروع است و مدافع را از مسئولیت مدنی و جبران خسارت معاف می‌سازد.

۲- مورد حمله

دفاع مشروع محدود به حفاظت از خود نیست و شامل «دفاع از دیگران» نیز می‌شود. این اصل در قوانین کیفری ایران، ماده ۱۸۴ قانون مجازات عمومی سابق، فرانسه، هلند، آلمان و سوئیس، صراحتاً پذیرفته شده است. در حقوق معاصر، برخلاف حقوق سنتی انگلیس، نسبت خویشاوندی برای دفاع از دیگران شرط نیست (Bastani, 2014). با این حال، دو چالش مهم در این زمینه مطرح است: نخست، اینکه مدافع باید پیش از اقدام تحقیق کند تا کمک او به معنای «همکاری در تجاوز» نباشد (Bagheri, 2014)؛ و دوم، اینکه آیا دفاع از دیگری منوط به استمداد، یعنی درخواست کمک، اوست یا خیر.

۳- نامشروع‌بودن حمله و فعلیت خطر

دفاع تنها در برابر «حمله نامشروع» مجاز است؛ لذا دفاع در برابر اقدامات قانونی، مانند اجرای حکم اعدام یا شلاق توسط مأمور، مشروعیت ندارد. همچنین، اکثر قوانین بین‌المللی بر «تقارن حمله و دفاع» تأکید دارند؛ یعنی خطر باید کنونی و فعلی باشد تا اقدام دفاعی ضرورت یابد (Khosravi, 2014).

۴- تناسب و ضرورت

در خصوص واکنش به تجاوز، دو نظریه عمده وجود دارد:

۱. نظریه موازنه صدمات: مدافع باید صدمات ناشی از دفاع را با صدمات احتمالی حمله ارزیابی کند. منتقدان معتقدند تعیین دقیق میزان صدمه در لحظه وقوع حمله دشوار است و گاهی برای دفع تهدیدی کوچک، اقدامات بزرگ ضرورت می‌یابد (Habibi, 2017).

۲. نظریه ضرورت عملی: معیار تناسب، ضرورتی است که برای پیشگیری از حمله غیرعادلانه لازم است، بدون توجه به اینکه صدمه وارده کمتر یا بیشتر از صدمه احتمالی باشد (Bagheri, 2014).

علاوه بر تناسب، دفاع باید «ضروری» باشد؛ یعنی زمانی انجام شود که تمام راه‌های دیپلماتیک مسدود شده باشد. همچنین، دفاع باید بلافاصله و هم‌زمان با حمله صورت گیرد. تأخیر در پاسخ، اقدام را از وصف دفاع مشروع خارج کرده و به «عمل تلافی‌جویانه» تبدیل می‌کند که در حقوق بین‌الملل ممنوع است (Akbari, 2016). در نهایت، طبق ماده ۵۱ منشور، هرگونه اقدام دفاعی باید فوراً به اطلاع شورای امنیت برسد.

۲. دفاع مشروع جمعی

دفاع مشروع جمعی، یکی از استثنائات اصل منع توسل به زور است که تحقق آن منوط به احراز شرایطی دقیق است. بر اساس موازین حقوق بین‌الملل، دو شرط بنیادین برای مشروعیت این اقدام ضروری است: نخست، دولت قربانی باید صراحتاً اعلام کند که مورد «تجاوز» قرار گرفته است؛ دوم، دولت قربانی باید رسماً از سایر کشورها درخواست کمک نماید. فقدان هریک از این دو شرط، وصف «مشروعیت» را از اقدام نظامی سلب می‌کند (Pakzad, 2014).

عدم رعایت این الزامات تشریفاتی و ماهوی، عملکرد دولت‌های مداخله‌گر را از وضعیت دفاع خارج کرده و تحت عنوان «تجاوز» بازتعریف می‌کند. مصداق بارز این رویکرد، رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوئه و علیه آن» در سال ۱۹۸۶ است؛ جایی که دیوان، به دلیل عدم تحقق شرایط دفاع مشروع در عملکرد ایالات متحده، آن را تجاوز اعلام کرد. در واقع، دفاع مشروع

یک تدبیر موقت و استثنایی در ذیل نظارت شورای امنیت است و نباید با گسترش غیرمنصفانه دامنه آن، از این مفهوم برای توجیه جنگ‌های ناعادلانه استفاده کرد؛ چراکه این امر با روح منشور ملل متحد در تضاد است (Masoudi, 2022).

۱- تفوق منشور ملل متحد

در حقوق بین‌الملل معاصر، برخلاف گذشته که معاهدات اتحاد نظامی می‌توانستند ماهیت تهاجمی داشته باشند، هرگونه موافقت‌نامه‌ای که ترویج‌دهنده تجاوز باشد، باطل است. ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد صراحتاً بیان می‌دارد که در صورت تعارض میان تعهدات اعضا به موجب منشور و تعهدات ناشی از سایر موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، تعهدات منشور حاکم خواهد بود. در خصوص آثار حقوقی این ماده، برخی محققان بر بطلان مطلق هر معاهده مغایر با منشور، حتی با غیرعضو، تأکید دارند (Sanei, 2023).

گروهی دیگر معتقدند این معاهدات ممکن است از نظر حقوقی معتبر باشند، اما دولت عضو ملزم به فسخ آن و پرداخت غرامت به طرف غیرعضو است. با این حال، در بطلان معاهداتی که محرک تجاوز هستند، تردیدی وجود ندارد (Ardebili, 2021). بنابراین، پیمان‌های دفاعی نظیر «ناتو» باید کاملاً با مفاد منشور و کنوانسیون ۱۹۶۹ وین هماهنگ باشند. طبق بند ۲ ماده ۳۰ کنوانسیون وین، مفاد منشور سازمان ملل متحد بر اقدامات دفاعی جمعی ناتو یا هر پیمان مشابه دیگری حاکمیت دارد (Ziaei Bigdeli, 2014).

۲- ضرورت حمله مسلحانه

شرط بنیادین برای توسل به دفاع مشروع جمعی، وقوع یک «حمله مسلحانه» (Armed Attack) است. اگر کشوری «الف» بخواهد به بهانه دفاع جمعی علیه کشور دیگر «ب» متوسل به زور شود، باید اثبات کند که کشور «ب» ابتدا به کشور ثالث «ج» حمله مسلحانه کرده است. نکته حائز اهمیت این است که «دفاع مشروع علیه دفاع مشروع» وجود ندارد (Nezhandi Manesh, 2015).

دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نیکاراگوئه، به‌تفصیل به تبیین مفهوم حمله مسلحانه پرداخت. دیوان معتقد است اعزام گروه‌های مسلح تنها زمانی حمله مسلحانه محسوب می‌شود که گستردگی و آثار آن از یک حادثه مرزی فراتر رود. اقداماتی نظیر تأمین سلاح یا پشتیبانی لجستیکی از شورشیان، اگرچه مداخله در امور داخلی یا تهدید به زور محسوب می‌شود، به‌تنهایی «حمله مسلحانه» نیست که مجوز دفاع مشروع را صادر کند (Stone, 2016). همچنین، دیوان تأکید کرد که هیچ قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل عرفی وجود ندارد که به کشوری اجازه دهد صرفاً بر اساس ارزیابی شخصی و بدون درخواست رسمی کشور قربانی، اقدام به دفاع مشروع جمعی کند (Macdonald, 2014).

دیدگاه‌های نظری در واکنش به رویه قضایی

آرای دیوان در قضیه نیکاراگوئه موجب شکل‌گیری دو جبهه نظری در میان حقوقدانان شده است:

۱. موافقان توسعه دفاع جمعی: این گروه معتقدند دفاع جمعی ابزاری برای حمایت از کشورهای ضعیف است. افرادی چون مکدونالد و وردورس معتقدند رویکرد سخت‌گیرانه دیوان در تعریف حمله مسلحانه و الزامات تشریفاتی آن، متجاوزان را به انجام حملات با شدت کم تشویق می‌کند و عملاً حق دفاع مشروع جمعی را ناکارآمد می‌سازد (Verdross, 2017).

۲. منتقدان توسعه دفاع جمعی یا تردیدگرایان: این گروه، از جمله «فارر»، معتقدند دفاع مشروع جمعی می‌تواند صلح جهانی را تهدید کند. آن‌ها از ضرورت تعیین آستانه بالاتر برای حمله مسلحانه دفاع می‌کنند تا از گسترش مخاصمات بین‌المللی جلوگیری شود و نگران‌اند که تفسیر موسع از ماده ۵۱ منشور به نفع حکومت‌های غیردموکراتیک تمام شود (Farer, 2014).

در نهایت، تعادل میان حق دفاع و حفظ صلح، مستلزم پایبندی دقیق به شروط اعلام رسمی وقوع حمله و درخواست صریح کمک از سوی دولت قربانی است.

۳. دفاع مشروع پیش‌دستانه

دفاع مشروع پیش‌دستانه (Preemptive Self-Defense)، یکی از بحث‌برانگیزترین مفاهیم در حقوق بین‌الملل معاصر است که به استفاده از زور قبل از وقوع حمله مسلحانه بالفعل اشاره دارد، اما در شرایطی که حمله قریب‌الوقوع و قطعی باشد. این مفهوم تلاش می‌کند میان اصل منع توسل به زور در ماده ۲(۴) منشور ملل متحد و حق دفاع مشروع در ماده ۵۱ منشور تعادل ایجاد کند (Gray, 2018).

بر اساس تفسیر سنتی ماده ۵۱ منشور، دفاع مشروع تنها پس از وقوع «حمله مسلحانه» قابل اعمال است. با این حال، برخی دولت‌ها و حقوقدانان معتقدند که در شرایطی که حمله دشمن به‌صورت «فوری، قطعی و اجتناب‌ناپذیر» در حال وقوع است، انتظار برای ضربه اول می‌تواند غیرمنطقی و خسارت‌بار باشد. این دیدگاه ریشه در معیار تاریخی «کارولین» (Caroline Case, 1837) دارد که دو شرط «ضرورت فوری» و «عدم امکان انتخاب وسیله دیگر» را برای مشروعیت دفاع پیش‌دستانه مطرح کرد (Dinstein, 2017).

در حقوق بین‌الملل معاصر، اختلاف اساسی میان دولت‌ها و دکترین حقوقی وجود دارد. گروهی از حقوقدانان، مانند یورام دینشتاین، معتقدند که دفاع پیش‌دستانه در صورتی مشروع است که تهدید «بسیار قریب‌الوقوع» و حمله «عملاً آغازشده در سطح آمادگی نهایی» باشد (Dinstein, 2017). در مقابل، گروهی دیگر، مانند کریستین گری، این نوع توسل به زور را بسیار محدود تفسیر کرده و تأکید دارند که توسعه مفهوم دفاع پیش‌دستانه می‌تواند اصل منع توسل به زور را تضعیف کند (Gray, 2018).

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رویه خود، به‌طور مستقیم مشروعیت دفاع پیش‌دستانه را تأیید نکرده و بیشتر بر شرط «وقوع حمله مسلحانه» تأکید داشته است. در قضیه نیکاراگوئه، دیوان تصریح کرد که استفاده از زور صرفاً در پاسخ به حمله مسلحانه واقعی قابل توجیه است، نه تهدید احتمالی یا فرضی (Macdonald, 2014). این تفسیر باعث شده است بسیاری از دولت‌ها نسبت به گسترش مفهوم دفاع پیش‌دستانه با احتیاط برخورد کنند.

با این حال، برخی دولت‌ها، به‌ویژه در سیاست امنیتی خود، مفهوم دفاع پیش‌دستانه را گسترده‌تر تفسیر کرده‌اند. نمونه بارز آن، دکترین امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۲ است که امکان اقدام نظامی پیش‌دستانه علیه تهدیدات نوظهور، به‌ویژه تهدیدات تروریستی و تسلیحات کشتارجمعی، را مطرح کرد. این رویکرد با انتقاد گسترده حقوقدانان بین‌المللی مواجه شد؛ زیرا مرز میان دفاع مشروع و حمله پیشگیرانه را مبهم می‌کرد (Gray, 2018).

در نتیجه، دفاع پیش‌دستانه در حقوق بین‌الملل هنوز یک مفهوم «مورد اختلاف» است. اجماع قطعی بر مشروعیت آن وجود ندارد، اما اغلب حقوقدانان آن را تنها در شرایط تهدید بسیار قریب‌الوقوع و غیرقابل اجتناب قابل قبول می‌دانند. در غیر این صورت، این مفهوم می‌تواند به ابزاری برای توجیه اقدامات تهاجمی تبدیل شود و نظام منع توسل به زور را تضعیف کند.

۴. دفاع پیشگیرانه (Preventive Self-Defense)

دفاع پیشگیرانه (Preventive Self-Defense)، یکی از مناقشه‌برانگیزترین مفاهیم در حقوق بین‌الملل معاصر است و به استفاده از زور علیه تهدیداتی اطلاق می‌شود که نه‌تنها هنوز به حمله مسلحانه تبدیل نشده‌اند، بلکه حتی «قریب‌الوقوع» نیز نیستند. در واقع، این نوع دفاع مشروع فراتر از دفاع پیش‌دستانه است و بر احتمال وقوع تهدید در آینده‌ای نامعلوم تکیه دارد (Gray, 2018).

بر اساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد، حق دفاع مشروع تنها در صورت وقوع «حمله مسلحانه» به رسمیت شناخته شده است. تفسیر مضیق این ماده توسط دیوان بین‌المللی دادگستری نیز نشان می‌دهد که استفاده از زور باید واکنشی به حمله واقعی باشد، نه تهدید فرضی یا احتمالی (Macdonald, 2014). بنابراین، دفاع پیشگیرانه در چارچوب نص منشور، به‌طور مستقیم پیش‌بینی نشده و از نظر اکثریت حقوقدانان، با اصل منع توسل به زور در ماده ۲(۴) منشور در تعارض قرار دارد.

طرفداران نظریه دفاع پیشگیرانه استدلال می‌کنند که در دنیای مدرن، با ظهور تهدیدات نوین مانند تروریسم بین‌المللی و تسلیحات کشتارجمعی، صبرکردن تا وقوع حمله ممکن است خسارات غیرقابل جبرانی ایجاد کند. از این منظر، دولت‌ها باید بتوانند پیش از شکل‌گیری تهدید جدی، برای حفظ امنیت ملی خود اقدام کنند (Dinstein, 2017). با این حال، این دیدگاه با مخالفت گسترده جامعه حقوقی بین‌المللی مواجه است. منتقدان معتقدند که پذیرش دفاع پیشگیرانه می‌تواند اصل بنیادین منع توسل به زور را تضعیف کرده و در عمل، راه را برای سوءاستفاده دولت‌ها و توجیه جنگ‌های تهاجمی هموار سازد. کریستین گری در تحلیل خود تأکید می‌کند که گسترش این مفهوم، مرز میان امنیت و تجاوز را از بین می‌برد و نظام امنیت جمعی سازمان ملل را بی‌اثر می‌کند (Gray, 2018).

رویه بین‌المللی نیز نشان می‌دهد که مشروعیت دفاع پیشگیرانه مورد پذیرش عمومی قرار نگرفته است. حتی در مواردی که برخی دولت‌ها به تهدیدات بلندمدت استناد کرده‌اند، مانند جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، این اقدامات با انتقادات شدید حقوقدانان و بخشی از جامعه بین‌المللی مواجه شده و به‌عنوان نمونه‌ای از تفسیر موسع و غیرقابل قبول دفاع مشروع تلقی شده است (Brownlie, 2008).

در مجموع، می‌توان گفت دفاع پیشگیرانه در حقوق بین‌الملل فاقد اجماع حقوقی است و اغلب به‌عنوان یک مفهوم غیرقابل پذیرش یا بسیار محدود تلقی می‌شود. تفاوت اساسی آن با دفاع پیش‌دستانه در «فاصله زمانی و میزان قطعیت تهدید» است؛ به‌گونه‌ای که در دفاع پیشگیرانه، تهدید هنوز شکل نگرفته و صرفاً احتمالی و فرضی است. به همین دلیل، پذیرش آن می‌تواند بنیان نظام حقوق بین‌الملل در منع جنگ را با چالش جدی مواجه کند.

رویه‌ها و چالش‌های عملی

۱. رویه دولت‌ها در استناد به ماده ۵۱

تا پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اغلب کشورها به تفسیر مضیق از ماده ۵۱ منشور باور داشتند. آن‌ها بر این اعتقاد بودند که به استناد دفاع مشروع نمی‌توان علیه گروه‌های تروریستی که در سایر کشورها مستقر هستند، به زور متوسل شد. همچنین، از نگاه قریب‌به‌اتفاق دولت‌ها، نمی‌توان به‌منظور پیشگیری از حملات احتمالی گروه‌های تروریستی که در آینده رخ می‌دهند، به حملات مسلحانه توسل جست. اگرچه عملکرد برخی دولت‌ها، همچون ایالات متحده آمریکا، آفریقای جنوبی و اسرائیل، که به تفسیر موسع از ماده ۵۱ اعتقاد دارند، نیز در گذشته، پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر، در مقابل حملات تروریستی و انهدام پایگاه‌های آن‌ها، به زور متوسل شده‌اند. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث ایجاد یک چرخش اساسی در نگرش دولت‌ها و مجامع بین‌المللی، نظیر شورای امنیت، نسبت به دفاع مشروع جمعی و فردی گردید. بر همین اساس، برخی حقوقدانان و اندیشمندان اعتقاد دارند که مفهوم سنتی دفاع مشروع تغییر کرده و اصلاح شده است. آوبرینگ معتقد است که رویه دولت‌ها بین ۱۲ سپتامبر تا ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱، شامل قطعنامه‌های شورای امنیت، اعلامیه‌های ناتو، اظهارات حمایتی اتحادیه اروپا و اعلامیه سازمان کنفرانس اسلامی، نشان‌دهنده آن است که قاعده سنتی دفاع مشروع اصلاح شده و دامنه آن توسعه یافته است. هیچ‌یک از اعضای شورای امنیت به تفسیر جدید ماده ۵۱ منشور اعتراض نکرده‌اند؛ بنابراین، تفسیر موسع ماده ۵۱ منشور مشروع است (Sharifi, 2003).

آنتونیو کاسسه، از حقوقدانان برجسته ایتالیایی، معتقد است که حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چارچوب حقوقی دفاع مشروع را تغییر داده است. به نظر می‌رسد که طی چند روز، رویه همه دولت‌ها، تمامی اعضای شورای امنیت، تمامی اعضای ناتو و تمامی دولت‌هایی که به استناد به ماده ۵۱ منشور اعتراض نمی‌کردند، در این جهت بود که یک حمله تروریستی سازمان‌یافته توسط یک سازمان تروریستی، همانند تجاوز مسلحانه توسط یک دولت است و دولت قربانی می‌تواند به حق دفاع مشروع فردی و دول ثالث، در صورت درخواست دولت قربانی، به حق دفاع مشروع جمعی توسل جویند. وی در این ارتباط این سؤال را مطرح می‌کند که آیا می‌توان از شکل‌گیری عرف آنی سخن گفت؟ (Sharifi, 2003).

جنگ پیشگیرانه همواره ایده‌ای مشکل‌آفرین، هم در حقوق بین‌الملل و هم در بررسی‌های جنگ‌های عادلانه، بوده است. توسل کشورها به نیروی نظامی فقط در دفاع علیه تهاجم و تجاوز مجاز است و حملات پیشگیرانه ممنوع است. به‌منظور روشن‌شدن بحث و بررسی مشروعیت یا عدم مشروعیت به‌کارگیری زور در مقام دفاع پیش‌دستانه، اشاره به رویه برخی دولت‌ها و عملکرد شورای امنیت در این ارتباط مهم است.

۲. نمونه‌های عملی؛ جنگ‌ها و مداخلات نظامی

بحران موشکی کوبا ۱۹۶۲

طبق ادعای آمریکا، اگرچه حمله مسلحانه به مفهوم کلاسیک خود در مورد کوبا وجود نداشت، کلاهک اتمی آماده پرتاب از یک پایگاه موشکی باید به‌عنوان یک حمله مسلحانه بالقوه تلقی گردد. ایالات متحده با این منطق که در گذشته، حمله مسلحانه فرصت دفاع به کشور مورد حمله را می‌داد، لیکن حمله‌ای که از یک پایگاه اتمی صورت بگیرد، دفاع را بی‌معنا می‌کند. در خلال مباحثات پیرامون موضوع یادشده در شورا، هیچ‌گونه نظر روشن و صریحی در تأیید یا رد موضوع پیش‌دستی ایراد نگردید (Sajedi, 2024).

جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل ۱۹۶۷

در ژوئن ۱۹۶۷، ارتش مصر در صحرای سینا گرد آمد و بندر عقبه را به روی کشتی‌های اسرائیلی بست. نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، صحرای سینا و مرز اسرائیل را ترک کردند. هنگامی که نیروهای اردن، سوریه و عربستان سعودی به‌سوی مرز در حرکت بودند، اسرائیل در اقدامی پیش‌دستانه، نیروهای مصری را غافل‌گیر کرد و در جنگی شش‌روزه، صحرای سینا، کرانه غربی و باریکه غزه را به اشغال خود درآورد (Rafiei, 2003).

در جریان مذاکرات شورای امنیت در مورد این حوادث، نماینده اسرائیل استدلال کرد که در این حمله، پیش‌دستی برای جلوگیری از وقوع یک حمله قریب‌الوقوع از سوی دولت‌های عربی صورت گرفته است. در این قضیه، هم شورای امنیت و هم مجمع عمومی، پیشنهاد مربوط به محکومیت اسرائیل را مبنی بر اقدامات تجاوزکارانه آن کشور رد کردند و شورای امنیت، علی‌رغم صدور قطعنامه‌های ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶ و ۲۳۷ که پشت‌سرهم از ششم ژوئن تا چهاردهم ژوئن در ارتباط با جنگ شش‌روزه صادر کرد، تنها بر ضرورت آتش‌بس تأکید کرد و هیچ اشاره‌ای به مشروعیت یا عدم مشروعیت حمله پیش‌دستانه اسرائیل نکرد (Momtaz & Saberi Ansari, 2012).

پس از آن، حقوقدانان اسرائیلی ادعا کردند که چون اقدام پیش‌دستانه اسرائیل با تقدیر عملی سازمان ملل متحد روبه‌رو شده است، در نتیجه می‌توان اذعان نمود که این سازمان به‌گونه‌ای ضمنی آن را تأیید کرده است؛ چراکه هم شورای امنیت و هم مجمع عمومی، هیچ‌یک این عمل را به‌عنوان اقدام تجاوزکارانه محکوم نکردند. ازاین‌رو، آن‌ها ادعا می‌کنند که هرچند حق ذاتی دفاع مشروع در منشور ملل متحد قلمروی

محدود دارد و تنها در پاسخ به حمله نظامی مجاز شناخته شده است، مفهوم موسع این حق، در تعریف کلاسیک آن نیز در حقوق بین‌الملل، اقدامات از روی پیش‌دستی را نیز شامل می‌شود (Mozaffari, 2003).

حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی اسیراک عراق ۱۹۸۱

در سال ۱۹۸۱، اسرائیل به‌طور رسمی دفاع مشروع پیشگیرانه را مطرح کرد؛ به این معنا که هیچ دولتی نمی‌تواند منتظر فعلیت‌یافتن تهدید جدی حمله اتمی بماند، چراکه این خطر وجود دارد که پس از تحقق چنین حمله‌ای، قربانی حمله پیش از آنکه بتواند فرصت پاسخ بیابد، از میان رفته باشد. این حمله، که واکنشی متفاوت نسبت به جنگ شش‌روزه داشت، بر این مبنا از سوی اسرائیل انجام شد که تأسیسات مذکور، تنها به‌صرف اینکه در آینده برای اسرائیل خطرساز است، هدف قرار گرفت. در این مورد، پس از آنکه موضوع در شورای امنیت مورد بررسی قرار گرفت، نماینده این کشور در دفاع از اقدام اسرائیل، با بیان اینکه دفاع مشروع در طول تاریخ تغییر نکرده است، اظهار داشت: «همان‌طور که در بشر به‌تدریج توانایی پاشیدن تخم تخریب و دشمنی افزایش یافته، دامنه دفاع مشروع نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای گسترش یافته است» (Tavernier, 2006).

علی‌رغم آن، شورا با تصویب قطعنامه ۴۸۷، اقدام اسرائیل را به‌شدت محکوم کرد و آن را نقض منشور ملل متحد و دیگر قواعد حقوق بین‌الملل خواند.

حمله اسرائیل به تونس ۱۹۸۵

حمله اسرائیل به تونس با واکنش و مخالفت شدید جامعه بین‌المللی مواجه بود و شورای امنیت سازمان ملل نیز این مسئله را به‌عنوان عمل تجاوزکارانه قلمداد نمود.

حمله ایالات متحده به لیبی ۱۹۸۶

به دلیل اینکه آمریکا در مقابل حمله خود به لیبی، که در پاسخ به کشته‌شدن یک آمریکایی در برلین غربی اتفاق افتاد، هیچ دلیل و مدرکی ارائه نکرد، با انتقاد شدید دولت‌ها مواجه شد (Sajedi, 2024).

حمله ایالات متحده به عراق ۱۹۹۳

پس از آشکارشدن نقشه ترور جرج بوش پدر، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در جریان سفر به کویت در سال ۱۹۹۳، ایالات متحده آمریکا به عراق حمله‌ور شد. این اقدام، حمایت‌های بریتانیا و روسیه را که به‌صراحت عمل یادشده را تأیید می‌کردند، به همراه داشت؛ لیکن چین، برخلاف دو کشور مزبور، در جهت محکومیت عمل ایالات متحده نظر داشت (Sajedi, 2024).

حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان و سودان ۱۹۹۸

در ۷ اوت ۱۹۹۸، به دلیل بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا، انفجارهایی به وقوع پیوست. آمریکا در ۲۰ اوت ۱۹۹۸ و در پاسخ به بمب‌گذاری‌ها اعلام کرد: ما اجازه نخواهیم داد که چنین حملاتی بدون پاسخ بماند و دولت آمریکا معتقد است بمب‌گذاری در سفارت آمریکا، در حکم یک حمله نظامی است که مطابق ماده ۵۱ منشور ملل متحد، کشور مورد تهاجم اجازه دارد برای دفاع از خود عکس‌العمل نشان دهد (Solhchi, 1998).

پس از آن، آمریکا اعلام نمود که اسامه بن‌لادن طراح و برنامه‌ریز اصلی این بمب‌گذاری‌هاست و ایالات متحده، در قالب اصل دفاع مشروع، با حمله به پایگاه‌های تروریست‌ها در افغانستان و سودان اقدام می‌نماید. حمله آمریکا به پایگاه‌های تروریست‌ها در افغانستان مورد حمایت

قرار گرفت، ولی حمله آمریکا به کارخانه داروسازی در سودان شدیداً مورد اعتراض قرار گرفت و ادعاهای آمریکا برای توجیه اقدام خود مورد قبول واقع نگردید.

حمله ایران به پایگاه‌های تروریستی منافقین در سال ۲۰۰۱

این حملات در پاسخ به حملات و ایجاد ناامنی از سوی آن گروه در مرزهای ایران صورت گرفت. ابتدا ایران این اقدام خود را به اطلاع شورای امنیت رساند و برای اقدامات خود به ماده ۵۱ منشور استناد نمود. این اقدام، مخالفت‌های جدی دیگر دولت‌ها را در پی نداشت.

با بررسی و تأمل در موارد نقل‌شده و تجزیه‌وتحلیل عکس‌العمل‌های جامعه بین‌المللی و همچنین رفتار دولت‌ها، به‌خوبی می‌توان دریافت که اگرچه دولت‌هایی که در معرض حملات تروریستی قرار گرفته‌اند، در پاسخ به حملات صورت‌گرفته، در مقام دفاع مشروع به زور متوسل شده‌اند و با استناد به ماده ۵۱ منشور سعی در توجیه اقدامات خود داشته‌اند، جامعه بین‌المللی به اقدامات آن‌ها به دیده اعتراض نگریسته و آن را نپذیرفته است (Sajedi, 2024).

بنابراین، علی‌رغم اینکه در این اقدامات، وجود عنصر مادی رویه دولت‌ها، تکرار این رویه و عنصر معنوی، یعنی اعتقاد به جنبه الزام‌آوری امر، مشهود است، اعتراض جامعه بین‌المللی و دولت‌ها مانع از شکل‌گیری قاعده عرفی بین‌المللی شده است. بنابراین، تا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، قاعده عرفی بین‌المللی مبنی بر تلقی حمله تروریستی به‌عنوان حمله مسلحانه شکل نگرفته بود و تنها در روابط دولت‌هایی که به این قاعده استناد می‌کردند، چنین عرفی شکل گرفته بود (Sharifi, 2003).

چالش‌های تفسیری ماده ۵۱

ماده ۵۱ منشور ملل متحد، که حق ذاتی دفاع فردی و جمعی را در صورت وقوع «حمله مسلحانه» به رسمیت می‌شناسد، یکی از مهم‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین مقررات حقوق بین‌الملل معاصر است. این ماده، به دلیل اختصار در بیان و عدم ارائه تعریف دقیق از مفاهیم کلیدی، همواره با چالش‌های تفسیری جدی مواجه بوده است (Gray, 2018).

نخستین چالش اساسی، ابهام در مفهوم «حمله مسلحانه» (Armed Attack) است. منشور ملل متحد مشخص نکرده است که چه سطحی از زور یا چه نوع اقدام نظامی، «حمله مسلحانه» محسوب می‌شود. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه تلاش کرد میان «استفاده از زور» و «حمله مسلحانه» تفکیک قائل شود و تنها شدیدترین اشکال زور را مشمول ماده ۵۱ بداند (Macdonald, 2014). با این حال، این تفکیک همچنان مورد اختلاف دکترین حقوقی است.

چالش دوم، مسئله دفاع مشروع در برابر بازیگران غیردولتی است. ماده ۵۱ به‌طور صریح از «حمله مسلحانه علیه یک عضو سازمان ملل» سخن می‌گوید، اما مشخص نمی‌کند که آیا این حمله باید الزاماً از سوی دولت‌ها انجام شود یا گروه‌های تروریستی نیز مشمول آن هستند. پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بسیاری از دولت‌ها و شورای امنیت به‌سمت پذیرش امکان دفاع مشروع در برابر بازیگران غیردولتی حرکت کردند، اما این موضوع همچنان محل اختلاف جدی است (Dinstein, 2017).

چالش سوم، زمان شروع حق دفاع مشروع است. ماده ۵۱ به‌روشنی مشخص نمی‌کند که آیا دفاع مشروع فقط پس از وقوع حمله آغاز می‌شود یا در موارد تهدید قریب‌الوقوع نیز قابل اعمال است. این ابهام، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریات دفاع پیش‌دستانه و حتی پیشگیرانه شده است که خود موجب تفسیرهای متعارض از ماده ۵۱ گردیده‌اند (Gray, 2018).

چالش چهارم، نقش شورای امنیت در محدودسازی یا تأیید دفاع مشروع است. ماده ۵۱ بیان می‌کند که اقدامات دفاعی باید تا زمانی ادامه یابد که شورای امنیت اقدامات لازم را انجام دهد، اما مشخص نکرده است که این «اقدامات لازم» دقیقاً چه زمانی و با چه معیارهایی تعیین می‌شود. این موضوع موجب اختلاف‌نظر درباره حدود مداخله شورای امنیت در ارزیابی مشروعیت دفاع مشروع شده است (Simma, 2012).

چالش پنجم، الزامات گزارش‌دهی و آثار حقوقی آن است. اگرچه ماده ۵۱ دولت‌ها را ملزم به گزارش اقدامات دفاعی به شورای امنیت می‌کند، عدم رعایت این الزام به‌صراحت با بطلان عمل دفاعی همراه نشده است. همین موضوع باعث اختلاف‌نظر درباره اثر حقوقی گزارش‌دهی شده است (Brownlie, 2008).

در مجموع، ماده ۵۱ منشور، به دلیل ماهیت کلی و عدم تعریف دقیق مفاهیم کلیدی، زمینه‌ساز تفاسیر متنوع و گاه متعارض شده است. این چالش‌ها نشان می‌دهد که توازن میان حق دفاع مشروع دولت‌ها و نظام امنیت جمعی سازمان ملل، هنوز به‌طور کامل تثبیت نشده و نیازمند تفسیرهای تکمیلی و رویه‌ساز است.

نتیجه‌گیری

ماده ۵۱ منشور ملل متحد، به‌عنوان مهم‌ترین مبنای حقوقی حق دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل، نقش اساسی در تنظیم رابطه میان اصل منع توسل به زور و ضرورت حفظ امنیت دولت‌ها ایفا می‌کند. این ماده، با به‌رسمیت‌شناختن «حق ذاتی دفاع فردی و جمعی»، تلاش کرده است تعادلی میان حاکمیت دولت‌ها و نظام امنیت جمعی سازمان ملل برقرار سازد. با این حال، بررسی تحلیلی مفاهیم مرتبط با دفاع مشروع نشان می‌دهد که این حوزه همچنان یکی از پیچیده‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین بخش‌های حقوق بین‌الملل معاصر است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نخستین چالش اساسی در حوزه دفاع مشروع، ابهام مفهومی در ماده ۵۱ است. عباراتی نظیر «حمله مسلحانه» و «اقدامات لازم شورای امنیت» به‌صورت دقیق تعریف نشده‌اند و همین امر موجب شکل‌گیری تفاسیر متفاوت در رویه دولت‌ها و دکترین حقوقی شده است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه تلاش کرد با تفکیک میان «استفاده از زور» و «حمله مسلحانه»، تا حدی این ابهام را کاهش دهد، اما این تفکیک نیز به‌طور کامل مورد پذیرش همه حقوقدانان قرار نگرفته است.

از سوی دیگر، تحلیل انواع دفاع مشروع نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل میان سطوح مختلفی از توسل به زور تمایز قائل شده است. دفاع مشروع فردی و جمعی، به‌عنوان اشکال کلاسیک این حق، در چارچوب وقوع حمله مسلحانه قابل پذیرش هستند. در مقابل، مفاهیمی مانند دفاع پیش‌دستانه و به‌ویژه دفاع پیشگیرانه، مرزهای سنتی ماده ۵۱ را به چالش کشیده‌اند. در حالی که برخی دکترین‌ها دفاع پیش‌دستانه را در صورت قریب‌الوقوع‌بودن حمله قابل قبول می‌دانند، دفاع پیشگیرانه که مبتنی بر تهدیدات احتمالی و غیرقطعی است، غالباً خارج از چارچوب حقوقی منشور تلقی می‌شود.

همچنین، نقش شورای امنیت در کنترل و محدودسازی حق دفاع مشروع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شورای امنیت نه‌تنها مرجع نظارتی بر اقدامات دفاعی دولت‌هاست، بلکه با اختیار تشخیص تهدید علیه صلح و اتخاذ اقدامات جمعی، می‌تواند دامنه استفاده از زور را محدود یا هدایت کند. الزام گزارش‌دهی اقدامات دفاعی به شورای امنیت نیز نشان‌دهنده تلاش نظام حقوقی بین‌الملل برای جلوگیری از سوءاستفاده دولت‌ها از مفهوم دفاع مشروع است.

با این وجود، بررسی رویه عملی دولت‌ها نشان می‌دهد که تفسیر ماده ۵۱ همواره تحت تأثیر ملاحظات سیاسی قرار داشته است. برخی دولت‌ها، با استناد گسترده به مفهوم دفاع مشروع، اقداماتی را توجیه کرده‌اند که از نظر بسیاری از حقوقدانان، در مرز یا حتی فراتر از چارچوب منشور قرار می‌گیرد. این وضعیت، نشان‌دهنده شکاف میان «حقوق نوشته» و «رفتار عملی دولت‌ها» در حقوق بین‌الملل است.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که ماده ۵۱ منشور، علی‌رغم جایگاه بنیادین خود در حقوق بین‌الملل، به دلیل ابهام‌های ساختاری و تفسیری، همچنان نیازمند توسعه رویه‌ای و تفسیری است. توازن میان حق ذاتی دفاع مشروع و ضرورت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، مستلزم آن است که هم دولت‌ها و هم نهادهای بین‌المللی، در استفاده و تفسیر این ماده، با احتیاط و در چارچوب اصول بنیادین حقوق بین‌الملل عمل کنند. در غیر این صورت، خطر تضعیف اصل منع توسل به زور و تبدیل دفاع مشروع به ابزاری برای توجیه اقدامات یک‌جانبه نظامی وجود خواهد داشت.

بنابراین، می‌توان گفت آینده حقوق دفاع مشروع وابسته به تقویت نقش شورای امنیت، توسعه رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری و شکل‌گیری اجماع دکترینال روشن‌تر درباره حدود و شرایط اعمال ماده ۵۱ است. تنها در چنین شرایطی می‌توان امید داشت که این نهاد حقوقی مهم، هم کارکرد حمایتی برای دولت‌ها و هم کارکرد بازدارنده در برابر جنگ‌افروزی را به‌طور هم‌زمان ایفا کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The prohibition on the threat or use of force constitutes one of the foundational principles of the contemporary international legal order and occupies a central position within the Charter-based system established after the Second World War. Article 2(4) of the Charter of the United Nations requires member states to refrain from the threat or use of force against the territorial integrity or political independence of any state, while Article 51 recognizes an exception in the form of the inherent right of individual or collective self-defense in the event of an armed attack. The legal significance of self-defense therefore lies in its exceptional character: it permits conduct that would otherwise fall within the general prohibition on the use of force, but only under narrowly defined substantive and procedural conditions. The right is generally understood not as a right created by the Charter, but as a pre-existing customary entitlement expressly preserved and regulated by Article 51 (Brownlie, 1963; Simma, 2012; Ziaei Bigdeli, 2023). At the same time, the historical development of the doctrine reveals that self-defense acquired its present legal importance only after the gradual restriction and eventual prohibition of war as an instrument of national policy. Before the twentieth century, states enjoyed broad freedom to resort to war, and there was consequently little need to justify military action by reference to self-defense. With the Covenant of the League of Nations, the Kellogg–Briand Pact, and ultimately the Charter of the United Nations, the legal order shifted from regulation of war toward its prohibition, making self-defense the principal lawful basis for unilateral military force (Brownlie, 2004; Dana, 2021). This transformation also explains why the interpretation of Article 51 has become one of the most contested fields of international law. Questions concerning

the meaning of “armed attack,” the relationship between treaty law and customary law, the requirements of necessity, proportionality, and immediacy, the scope of collective self-defense, and the permissibility of anticipatory or preventive action remain deeply controversial. The tension underlying these debates is structural: an overly restrictive interpretation may deprive states of the ability to protect their survival and security, whereas an expansive interpretation risks eroding the prohibition on the use of force and enabling states to legitimize military action through unilateral and politically motivated claims of defense (Dinstein, 2017; Gray, 2018; Sajedi, 2024).

The present study examines the right of self-defense under Article 51 of the Charter of the United Nations through a descriptive-analytical method grounded in international legal doctrine, Charter interpretation, state practice, and the jurisprudence of the International Court of Justice. Its primary objective is to clarify the legal foundations, conditions, forms, and limitations of self-defense and to evaluate whether Article 51 has succeeded in balancing the security interests of states with the collective interest in maintaining international peace and security. The analysis begins with the concept of self-defense as an inherent right and then situates it within the broader legal prohibition on force. It further distinguishes aggression from armed attack, because not every unlawful use of force reaches the threshold required to activate Article 51. The definition of aggression adopted by the United Nations General Assembly and later developments concerning the crime of aggression provide interpretive guidance, but they do not fully resolve the distinction between lower-level uses of force and armed attacks of sufficient gravity (Mousazadeh & Foroughinia, 2012; Najafi Abrandabadi & Khazani, 1995). The jurisprudence of the International Court of Justice, particularly the Nicaragua case and the Oil Platforms case, has reinforced a restrictive approach by differentiating between the most grave forms of force and less serious violations, and by insisting that defensive action must be necessary and proportionate (Khosravi, 2016; Macdonald, 2014; Momtaz, 2005). The study also examines the supervisory role of the Security Council, the duty to report defensive measures, and the temporary nature of unilateral self-defense pending effective Council action. In addition, it analyzes individual, collective, anticipatory, and preventive self-defense, with particular attention to the legal controversies generated by terrorism, non-state actors, cyber operations, and weapons of mass destruction. These developments have intensified disagreement over whether the traditional Charter framework remains adequate for contemporary security threats or whether customary law has evolved toward a broader understanding of defensive necessity (Akbari, 2016; Habibi, 2017; Masoudi, 2022).

The findings indicate that the occurrence of an armed attack remains the central substantive threshold for the lawful exercise of self-defense. Article 51 does not authorize force in response to every violation, hostile act, political pressure, or threat, but only when the gravity, scale, and effects of the conduct are sufficient to qualify as an armed attack. The distinction is particularly important in cases involving support for armed groups, cross-border incidents, low-intensity violence, terrorism, and cyber operations. The International Court of Justice has generally treated the sending of armed bands capable of carrying out attacks comparable in scale and effects to regular military operations as potentially constituting an armed attack, while mere assistance, financing, logistical support, or provision of weapons may amount to unlawful intervention or a prohibited use of force without necessarily triggering the right of self-defense (Macdonald, 2014; Stone, 2016). This restrictive threshold is intended to prevent the exceptional right of self-defense from swallowing the general prohibition on force. In addition to the armed-attack requirement, defensive measures must satisfy necessity, proportionality, and immediacy. Necessity requires that force be used only where no reasonably effective non-forcible alternative exists and where the defensive response is genuinely

required to halt, repel, or prevent the continuation of the attack. Proportionality does not demand numerical equivalence between the original attack and the response, but requires that the scale, duration, geographical reach, and intensity of the response remain connected to the legitimate defensive objective (Dinstein, 2017; Gardam, 1993; Gray, 2018). Immediacy further requires a sufficiently close temporal connection between attack and response, although reasonable delays may be justified by operational, logistical, or evidentiary necessities. When a response is too remote in time or directed primarily toward punishment rather than defense, it risks becoming an unlawful reprisal rather than an act of self-defense (Mohammad Alipour, 2000; Naderi, 1972). The analysis also confirms that reporting to the Security Council is a mandatory procedural obligation under Article 51 and serves purposes of transparency, institutional supervision, and collective assessment, even though failure to report does not automatically settle the substantive legality of the defensive action (Brownlie, 2008; Simma, 2012).

The study further finds that individual and collective self-defense are legally distinct but governed by the same core requirements. Individual self-defense permits the victim state itself to respond to an armed attack, whereas collective self-defense allows third states to use force in support of the victim. Collective self-defense, however, cannot be exercised solely on the basis of an assisting state's unilateral assessment. The victim state must identify itself as having been attacked and must request assistance from other states. These requirements are essential because they distinguish lawful assistance from unauthorized intervention and prevent powerful states from invoking the defense of weaker states as a pretext for military involvement (Nezhandi Manesh, 2015; Pakzad, 2014). The Nicaragua judgment strongly influenced the law in this respect by emphasizing the need for a request from the attacked state and by rejecting broad claims of collective self-defense unsupported by the necessary factual and procedural conditions (Farer, 2014; Macdonald, 2014). The analysis also highlights the supremacy of the Charter under Article 103, which means that regional defense arrangements and military alliances cannot lawfully authorize conduct inconsistent with the Charter's prohibition on force. Collective-defense treaties such as NATO remain subordinate to the Charter and must operate within the framework of Article 51 and the broader system of collective security (Ardebili, 2021; Sanei, 2023; Ziaei Bigdeli, 2014). The Security Council plays a particularly important role in this structure. It receives reports of defensive action, evaluates threats to peace, determines the existence of aggression, and may adopt sanctions, authorize collective force, or otherwise replace unilateral defense with institutional measures. Nevertheless, political division, veto use, selectivity, and institutional delay have often limited the Council's effectiveness. These shortcomings have encouraged states to interpret the temporal scope of self-defense expansively and to argue that their unilateral measures may continue until the Council adopts genuinely effective action rather than merely formal resolutions (Dinstein, 2017; Gray, 2018; Simma, 2012).

The most controversial findings concern anticipatory and preventive self-defense. Anticipatory self-defense refers to force used before an armed attack has actually struck but when the attack is imminent, unavoidable, and already in its final stages of preparation. Supporters of this doctrine rely on the customary Caroline formula, which requires a necessity that is instant, overwhelming, and leaves no choice of means or moment for deliberation. On this view, a state need not absorb the first blow when reliable evidence demonstrates that an attack is immediately forthcoming and delay would render defense ineffective (Askarian, 2012; Dinstein, 2017). Critics respond that Article 51 expressly refers to the occurrence of an armed attack and that widening the doctrine to encompass uncertain threats would weaken the Charter's preventive structure (Alikhani, 2014; Gray, 2018). Preventive self-defense goes further by targeting threats that are neither actual nor imminent but

may materialize at an uncertain point in the future. This doctrine has been invoked in relation to nuclear proliferation, terrorism, hostile regimes, and weapons of mass destruction, but it has not gained broad acceptance in international law. The attack on Iraq's Osirak nuclear reactor in 1981, the 2003 invasion of Iraq, and other preventive uses of force were widely criticized because they relied on speculative future danger rather than an immediate armed attack (Brownlie, 2008; Mozaffari, 2003; Tavernier, 2006). State practice before and after the attacks of September 11, 2001, demonstrates some evolution in relation to non-state actors, particularly where terrorist groups conduct attacks of exceptional scale and the territorial state is unable or unwilling to suppress them. Security Council resolutions, NATO declarations, and state reactions after September 11 contributed to the argument that large-scale terrorist violence may trigger Article 51 even when not directly attributable to a state (Sajedi, 2024; Sharifi, 2003). Yet this development does not establish an unrestricted right to use force against all terrorist threats, nor does it eliminate the requirements of attribution, necessity, proportionality, immediacy, territorial sovereignty, and Security Council reporting. The continuing controversy confirms that attempts to adapt self-defense to new threats must not convert uncertainty, suspicion, or long-term strategic risk into a general license for preventive war (Dana, 2021; Dinstein, 2017; Gray, 2018).

In conclusion, Article 51 remains an indispensable but inherently delicate component of the international legal order. It preserves the ability of states to defend their existence, population, territory, and political independence while simultaneously subjecting that ability to legal limitations designed to protect international peace. The study demonstrates that the legitimacy of self-defense depends on a cumulative assessment of armed attack, necessity, proportionality, immediacy, proper purpose, reporting, and the relationship between unilateral action and Security Council authority. Individual and collective self-defense remain firmly recognized, but collective defense requires a clear request from the victim state and may not be transformed into a mechanism for intervention or geopolitical expansion. Anticipatory self-defense may be defensible only in exceptional circumstances involving a genuinely imminent and unavoidable attack, whereas preventive self-defense based on remote, speculative, or indeterminate danger remains fundamentally incompatible with the restrictive logic of the Charter system. Contemporary threats, especially terrorism, cyber operations, and weapons of mass destruction, undeniably place pressure on the traditional interpretation of Article 51, but the answer cannot be the abandonment of legal thresholds. The central challenge is therefore not whether states require a right of self-defense, but how that right can remain effective without undermining the prohibition on force that gives it exceptional meaning. Strengthening the authority and responsiveness of the Security Council, clarifying the legal treatment of non-state actors and cyberattacks, developing more coherent international judicial practice, and promoting greater consistency in state claims are necessary for preserving this balance. Ultimately, the future legitimacy of self-defense depends on disciplined interpretation, institutional supervision, and a sustained commitment to ensuring that a rule designed to protect states does not become a legal vocabulary for aggression.

References

Akbari, M. (2016). *Applicability of the Rules of the Law of Armed Conflicts in Cyber Wars* South Tehran University].

Alikhani, M. (2014). The Rule Prohibiting the Use of Force and Self-Defense in Foreseeable Circumstances.

Ardebili, M. A. (2021). *International Criminal Law: Selected Articles*. Forouzesh Publications.

Askarian, A. (2012). *Applicability of the Principle of Self-Defense against Imminent Aggression with Emphasis on Preventive Defense* International Unit, Shiraz University].

Bagheri, A. (2014). *A Treatise on Self-Defense*.

Bastani, B. (2014). *Computer and Internet Crimes: A Modern Manifestation of Delinquency*. Behnami.
Bledsoe, R. L., & Boczek, B. A. (1996). *Dictionary of International Law*. Ganj Danesh Publications.
Brownlie, I. (1963). *International Law and the Use of Force by States*. Oxford University Press.
Brownlie, I. (2004). *International Law at the End of the Twentieth Century*. Office of International and Political Studies.
Brownlie, I. (2008). *Principles of Public International Law*. Oxford University Press. https://global.oup.com/academic/product/principles-of-public-international-law-9780199217709
Chamani, S., & Riazi, V. (2022). A Study and Comparison of Self-Defense from the Perspective of Islam and International Law. *Scientific Journal of Defense Policy*.
Dana, A. (2021). *Preemptive Self-Defense in International Law with Emphasis on Developments in the Middle East* Payame Noor University].
Dinstein, Y. (2017). *War, Aggression and Self-Defence*. Cambridge University Press. https://www.cambridge.org/highereducation/books/war-aggression-and-self-defence/
Farer, T. J. (2014). Drawing the Right Line: A Comment on Nicaragua v. United States. *American Journal of International Law*(81).
Gardam, J. G. (1993). Proportionality and Force in International Law. *American Journal of International Law*, *87*, 391.
Gray, C. (2018). *International Law and the Use of Force*. Oxford University Press. https://global.oup.com/academic/product/international-law-and-the-use-of-force-9780198784623
Habibi, S. (2017). *The Right of Self-Defense in Cyberattacks and Its Application to the Law of Armed Conflicts* Faculty of Law, Payame Noor University].
Helmi, N. (2015). *Codification and Development of International Law: International Responsibility of the State and Diplomatic Protection*. Mizan.
Hull, R. H., & Novogrod, J. C. (1968). *Law and Vietnam*. Oceana Publications.
Khosravi, A. A. (2014). *International Law: The Right of Self-Defense*. Danesh Gostar Publications.
Khosravi, A. A. (2016). *Self-Defense and International Courts*. Faragoft Publishing.
Macdonald, R. S. J. (2014). The Nicaragua Case: New Answers to Old Questions. *Canadian Yearbook of International Law*.
Masoudi, A. (2022). Information Security in Cyberspace. *Book Month Journal*.
Mohammad Alipour, F. (2000). *Self-Defense in International Law with Regard to the Iraq War against Iran*. Office of Political and International Studies.
Momtaz, J. (2005). The United States Claim to the Right of Self-Defense in the Attack on the Oil Platforms of the Islamic Republic of Iran. In M. Javanmard (Ed.), *Collected Articles on the Judgment of the International Court of Justice in the Oil Platforms Case*. Research Center of the Islamic Consultative Assembly.
Momtaz, J., & Saberi Ansari, B. (2012). The Effect of Subsequent State Practice on the Principle Prohibiting the Threat and Use of Force. *Rahbord Quarterly*.
Mousazadeh, R., & Foroughinia, H. (2012). The Definition of the Crime of Aggression in Light of the Resolution of the Kampala Review Conference of the Rome Statute of the International Criminal Court. *Rahbord Quarterly*.
Mozaffari, M. H. (2003). The Bush Doctrine and the Legal Dimensions of the Invasion of Iraq. *Political-Economic Information*.
Naderi, M. T. (1972). *Self-Defense under Article 51 of the Charter of the United Nations* University of Tehran].
Najafi Abrandabadi, A. H., & Khazani, M. (1995). An Introduction to the Draft Penal Code. *Legal Journal*.
Nezhandi Manesh, H. (2015). Self-Defense in the Practice of the International Court of Justice: Continuity or Development? Proceedings of the Conference on the Role of the International Court of Justice in the Continuity and Development of International Law, Tehran.
Omidi, A. (2015). *International Law from Theory to Practice: Timuri Legal Articles*.
Pakzad, B. (2014). *Cyberterrorism* Faculty of Law, Shahid Beheshti University].
Rafiei, S. K. (2003). A Legal Examination of the Doctrine of Preemptive Self-Defense. *Defense Policy Journal*.
Sajedi, S. M. J. (2024). The United Nations Approach to the Use of Force in the Russia-Ukraine War from the Perspective of International Law. Farvardin Higher Education Institute.
Sanei, P. (2023). *General Criminal Law*. Tarh-e No Publications.
Shafiei, M. (1996). The Legitimacy of Humanitarian Military Interventions from the Perspective of International Law. *Legal Journal*.
Sharifi, M. (2003). The Transformation of Self-Defense in International Law with Emphasis on Developments after September 11, 2001. *Foreign Policy Quarterly*.
Simma, B. (2012). *The Charter of the United Nations: A Commentary*. Oxford University Press. https://global.oup.com/academic/product/the-charter-of-the-united-nations-9780199639762
Solhchi, M. (1998). Self-Defense Is a Pretext: A Legal Examination of the Reasons for the U.S. Missile Attack on Afghanistan and Sudan. *Law and Society*.

Stone, J. (2016). *Legal Controls of International Conflict: A Treatise on the Dynamics of Disputes and War Law*. Stevens & Sons Ltd.

Tavernier, P. (2006). The Question of the Legitimacy of the Use of Force against Iraq by the United States. *Legal Journal*.

Verdross, A. (2017). Austria's Permanent Neutrality and the United Nations Organization. *American Journal of International Law*(50).

Zamani, S. G. (1999). *The United Nations Collective Security System and the Aggression of the Iraqi Regime against the Islamic Republic of Iran*. Foundation for the Preservation of Sacred Defense Values.

Ziaei Bigdeli, M. R. (2014). The Legitimacy of War and the Use of Force from the Perspective of International Law. *Foreign Policy*.

Ziaei Bigdeli, M. R. (2023). *Public International Law* (New edition ed.). Ganj Danesh Library.